خبر

بقایی: فرض ما بر اسارت خلبانان است

سخنگوی وزارت امور خارجه در نشست هفتگی خود گفت ایران با تجربه‌ای انباشته از استقلال و ایستادگی، کشوری با جامعه و ظرفیت متفاوت، به‌خوبی برای دفاع از حاکمیت خود ایستادگی می‌کند و می‌داند چگونه از حاکمیت و تمامیت ارضی خود دفاع کند. اسماعیل بقایی، سخنگوی وزارت خارجه، در نشست خبری خود در پاسخ به سؤالی درباره تنش دیپلماتیک بین ایران و قطر و سرنوشت خلبانان مفقودشده ایرانی، گفت: ما هم‌زمان که با قطر مراودات منظمی داریم و آنها در مباحث مرتبط با روند دیپلماتیک بین ایران و آمریکا نقش‌آفرینی می‌کنند، نگرانی‌ها و ملاحظات خود را نیز باید بیان می‌کنیم. او افزود: درباره چهار خلبان شجاع ایرانی که برای یک عملیات دفاعی عازم شدند تا منشأ و مبدأ تجاوز نظامی آمریکا علیه ایران را هدف قرار دهند، مطالبه ما برای روشن‌کردن وضعیت آنها، یک مطالبه جدی است. ظاهر امر ممکن است این باشد که نامه پس از شش ماه ارسال شده اما ما از همان روزی که مطلع شدیم، موضوع را پیگیری کردیم. این اتفاق در روزهای نخستین جنگ به وقوع پیوست و من در کنار آقای دکتر عراقچی بودم که از حادثه مطلع شدند و بلافاصله پیگیری سرنوشت خلبانان شجاع ما در دستور کار قرار گرفت. در ۲۵ یا ۲۶ اسفند، اولین مکاتبه را با صلیب سرخ انجام دادیم. پیگیری‌های سفارت ما در دوحه و پیگیری ما در تهران از سفارت قطر، از همان روزها شروع شد و در هر جلسه‌ای این موضوع مورد تأکید بوده است. بقایی تأکید کرد: مادامی که وضعیت خلبان‌های ما روشن نشده، فرض بر این است که آنها به اسارت درآمده‌اند. بنابراین ما از همه ظرفیت‌های خود استفاده خواهیم کرد تا وضعیت سه خلبان ما روشن شود. همچنین درود می‌فرستیم بر روان پاک خلبانی که پیکر او به میهن بازگشت و تشییع شد. او در ادامه نشست هفتگی خود در پاسخ به پرسشی درباره مذاکرات ایران و عمان و اینکه چرا این مذاکرات هنوز به نتیجه نرسیده و روند آن طولانی شده است، سه عامل را در شکل‌گیری طولانی‌شدن روند توافق برشمرد و افزود: یک عامل، پیچیدگی موضوع است. در نظر داشته باشید که ناامنی در تنگه هرمز بر ما، بر منطقه و بر کل جهان تحمیل شد و دلیل آن نیز اقدام نظامی غیرقانونی آمریکا بود. شما برای اولین‌بار می‌خواهید سازوکارهایی را ایجاد کنید که هم حاکمیت دو دولت ساحلی را تأمین کند و هم تردد ایمن کشتی‌های تجاری در این آبراه را. بقایی ادامه داد: موضوع دیگر، تعدد بازیگرانی است که در این روند سعی دارند اثرگذار باشند و عامل سوم و مهم، تلاش مخرب برخی طرف‌های بدسگالی است که نشان داده‌اند هیچ‌وقت به صلح و امنیت منطقه اهمیت نمی‌دهند و دوست دارند منطقه همیشه در آشوب باشد. بنابراین این سه عامل باعث شده این روند مقداری زمان‌بر شود، ولی اگر همه این موارد را در نظر بگیرید، گفت‌وگوهای ایران و عمان با جدیت ادامه دارد. او در مورد متن بیانیه مشترک میان ایران و عمان نیز تصریح کرد دیدگاه‌ها تبادل می‌شود و هر دو طرف نشان داده‌اند مصمم هستند برای تدوین سازوکاری که تأمین‌کننده منافع دو طرف و رفع‌کننده نگرانی‌ها باشد، تلاش کنند.

یادداشت

بنزین و بازآفرینی طرح‌های شکست‌خورده؛ عوام‌گرایی در کمین دولت

چگونه طرح سعید جلیلی تحت عنوان طرح مبادله بنزین در دولت برآمده از «نه» به جلیلی در دست اجراست؟ پنجشنبه‌شب در اتفاقی که برای بسیاری از تحلیلگران سیاسی و همچنین حافظه تاریخی جامعه ایرانیان، یادآور ظهور شخصیت عدالت‌محور محمود احمدی‌نژاد در سال ۱۳۸۲ بود، اسماعیل سقاب‌اصفهانی با تکیه بر همان روش‌ها در قاب صداوسیما جا گرفت.

چرا کشور باید به ظهور احمدی‌نژاد دوم حساس باشد؟

او با قربانی توصیف‌کردن خود و خانواده مرحومش در برابر مافیای خودروسازی، به آنها تاخت بدون اینکه مشخص کند برنامه عملی برای اصلاح این ساختار اقتصادی معیوب چیست. همچنین چند روز پس از آنکه معاون اول رئیس‌جمهور به اعضای دولت تذکر داد مجادله و مباحث کارشناسی را صحنه دعوای رسانه‌ای نکنید وگرنه عزل خواهید شد، خواستار دخالت در امور وزارتخانه دیگری شد و آتش رسانه جریان پایداری را به سوی دولت گشود. معاون رئیس‌جمهور که متولی مدیریت راهبردی انرژی است در کمال تعجب در پرده دیگری از سخنان خود بدون اینکه مبنای محاسبه قیمت ۸۷ هزار تومانی بنزین را بداند، با پاسخ‌های آشفته نظیر اینکه «بنده این مبنای قیمت‌گذاری را قبول ندارم»، یک رویه جاری و مصوب در وزارت نفت را مانند احمدی‌نژاد در سال ۱۳۸۲ ناچیز و غیرمعمول دانست.

طرح مبادله بنزین چیست؟

هرچند سقاب‌اصفهانی به‌خوبی توانست دلایل ناترازی بنزین را تبیین کند، در توضیح یک‌خطی طرح خود، آن را تصمیمی دانست که مردم حتی اگر در مضیقه بیفتند به دلیل ماهیت عدالت‌محوری طرح، آن را خواهند پذیرفت. سقاب‌اصفهانی افزود ما ۳۰ میلیون لیتر بنزین را به حمل‌ونقل عمومی تخصیص می‌دهیم و مابقی تولید بنزین داخلی را بر مبنای خانوار تقسیم خواهیم کرد. اما ابعاد این طرح که پیش از این سعید جلیلی در انتخابات ۱۴۰۳ مطرح کرد و شکست خورد چیست؟ تخصیص بنزین به خانوار به معنای آن است که دولت متمایل است ۹۰ میلیون لیتر در روز بنزین را در میان ۸۵ میلیون ایرانی با متوسط ۳٫۳ نفر به‌ازای هر خانوار تقسیم کند؛ بنابراین سهم متوسط هر خانوار، حدود ۱۰۵ لیتر در ماه خواهد شد.

تکلیف تقاضای مازاد چه خواهد شد؟

هر کد ملی که نیاز به بنزین مازاد دارد، باید در یک سیستم مبادله با قیمتی پایه که امکان نوسان روزانه مانند بورس خواهد داشت، نسبت به خرید بنزین از افرادی که از بنزین خود استفاده نمی‌کنند، اقدام کند. با توجه به شکاف ۱۵ تا ۲۰میلیونی عرضه و تقاضا، پیش‌بینی می‌شود قیمت بنزین مبادله برای نیاز مازاد افراد در بازه زمانی کمتر از یک سال به ۸۰ هزار تومان برسد.

با رفع‌نشدن ایراد ساختارهای حکمرانی بنزین، مدیریت مصرف دیگر معنایی خواهد داشت؟

با وجود اینکه سقاب‌اصفهانی در ابتدای سخنان خود در صداوسیما تلاش کرد عواملی نظیر فرسودگی بالای ناوگان، عدم بهره‌وری سوخت خودروهای داخلی، ضعف عدیده در حوزه حمل‌ونقل کلان‌شهرها و شهرهای پیرامونی را علت اصلی ناترازی عرضه و تقاضای بنزین معرفی کند، فراموش کرد بگوید در کشوری که همچنان این ضعف‌های ساختاری مرتفع نشده، جمعیت افراد مستقل و دارای شغل در خانوارها به دلیل کاهش نرخ ازدواج رو به افزایش است و طبعا نیاز هر فرد به بنزین بیشتر از ۱۰۵ خواهد بود، چگونه ادعا می‌کند تغییر رویکرد سهمیه به حقوق مکتسبه مردم که یارانه جدیدی خلق خواهد کرد، یک طرح غیرقیمتی است؟ یک جوان ۳۰ساله ساکن در شهرهای پیرامونی تهران که در پایتخت کار می‌کند و حمل‌ونقل عمومی نیز امکان گذار از خودروی شخصی به وسایل عمومی را برای او مهیا نمی‌کند، چگونه باید سهمیه کل خانواده را مصرف و سپس مازاد نیاز خود و خانوار را با قیمت‌های ۸۰ تا ۱۰۰ هزار تومانی بنزین مازاد خود را تأمین کند؟ دولت باید مراقب باشد چگونه طرح‌هایی که با رأی منفی مردم در انتخابات مقبول نشدند و همچنین تجربه عوام‌گرایی سال ۸۲ که نمونه آن بزرگراه شهید چمران تهران بود که شهردار وقت تهران برای حل مشکل آن و پاسخ فوری به ترافیک مردم بدون درنظرگرفتن عوامل زیرساختی، میانه اتوبان را شکافت تا دوربرگردان ایجاد کند.

عوام‌گرایی، همواره در کمین است آقای رئیس‌جمهور.

واکاوی مفهوم «فرسایش» در جنگ ایران و آمریکا در گفت‌وگو با دیاکو حسینی

جنگ زمان‌گریز

حسینی: سناریوی فرسایشی‌کردن جنگ تا انتخابات آمریکا و اسرائیل، ممکن است نتیجه‌ای کاملا معکوس داشته باشد

عبدالرحمن فتح‌الهی: مهلت ۶۰روزه تعیین‌شده برای عبور از تفاهم اولیه میان تهران و واشینگتن سپری شد، اما نه از شدت تنش کاسته و نه افق روشنی از توافق پدیدار شده است. اکنون، بیش از هر زمان، «عدم قطعیت» بر مناسبات سیاسی، امنیتی و حتی اقتصادی سایه افکنده و فاصله میان جنگ و صلح همچنان در نوسانی شکننده باقی مانده است. در این بین نگرانی اصلی، صرفا تداوم تنش نیست؛ مسئله مهم‌تر به تغییر ماهیت آن به سوی «فرسایش» بازمی‌گردد. اگر منازعه از یک رویارویی محدود و مقطعی به جنگی طولانی‌مدت بدل شود، الگویی نزدیک به تجربه جنگ روسیه و اوکراین می‌تواند شکل بگیرد که در آن پایان جنگ نه در میدان نظامی، بلکه در فرسودگی تدریجی ظرفیت‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و راهبردی جست‌وجو می‌شود. مدت‌هاست مسکو و کی‌یف در مرحله‌ای از «جنگ تاب‌آوری» قرار گرفته‌اند که در آن محاسبه اصلی نه صرفا بر تغییر موازنه در میدان نبرد، بلکه بر این فرض استوار است که کدام‌یک زودتر در برابر فرسایش مستمر ظرفیت‌های نظامی، اقتصادی و اجتماعی، آستانه تاب‌آوری خود را از دست خواهد داد. به نظر می‌رسد اکنون نشانه‌هایی از این مدل رفتاری در جنگ آمریکا علیه ایران بروز و ظهور یافته است. البته قیاس تهران با کی‌یف نیازمند احتیاط است؛ زیرا شرایط ژئوپلیتیکی، عمق راهبردی و مناسبات منطقه‌ای دو کشور یکسان نیست. با این حال، یک تفاوت بنیادین می‌تواند اهمیت ویژه‌ای داشته باشد؛ اینکه ایران در صورت طولانی‌شدن منازعه، نمی‌تواند بر پشتیبانی گسترده و پایدار یک ائتلاف اقتصادی و نظامی مشابه آنچه اوکراین دریافت کرد، حساب قطعی باز کند. از این منظر، فرسایشی‌شدن جنگ می‌تواند از یک سناریوی صرفا امنیتی فراتر رفته و به بستری برای شکل‌گیری ابربحران‌های مرکب بدل شود که در پیوندی متقابل با فشارهای اقتصادی، دشواری‌های معیشتی و فرسایش ظرفیت‌های اجتماعی، دامنه و عمق منازعه را به مراتب پیچیده‌تر خواهند کرد. از این منظر تداوم نااطمینانی، فشار بر منابع، اختلال در تصمیم‌گیری و فرسایش سرمایه اجتماعی، مجموعه‌ای از ابرچالش‌ها را انباشته می‌کند و هشدار اصلی همین‌جاست که «در جنگ فرسایشی، زمان بی‌طرف نیست؛ هرچه منازعه طولانی‌تر شود، هزینه حفظ وضع موجود نیز سنگین‌تر خواهد شد». پیرو این نکته و برای فهم دقیق‌تر مختصات جنگ فرسایشی روسیه و اوکراین و سنجش امکان انطباق این الگو با مسیر احتمالی منازعه ایران و آمریکا، با دیاکو حسینی، تحلیلگر ارشد مسائل بین‌الملل، به گفت‌وگو نشستیم تا ارزیابی او را درباره این سناریوی پرمخاطره جویا شویم.

●●●

مهلت ۶۰روزه‌ای که برای عبور از تفاهم اولیه و دستیابی به یک توافق روشن میان تهران و واشینگتن تعیین شده بود هم پایان یافت، اما منازعه همچنان باقی است. نه جنگ به‌طور کامل از افق کنار رفت و نه دیپلماسی توانست به توافقی نهایی منجر شود. آیا می‌توان گفت با پایان این مهلت، کلان‌تنش تهران و واشینگتن وارد مرحله «فرسایش» شده است که در آن پیروزی یا شکست در بُعد نظامی تعریف نمی‌شود، بلکه میزان تاب‌آوری در برابر هزینه‌های استمرار بحران است که طرف فاتح را تعیین می‌کند؟ اگر چنین باشد، این فرسایش تا چه نقطه‌ای می‌تواند ادامه پیدا و چه عاملی قادر است این چرخه را متوقف کند؟

اینکه این وضعیت تا چه زمانی می‌تواند ادامه پیدا کند، کاملا وابسته به آن است که دو طرف تا چه اندازه بتوانند بر مبنای تفاهمی که مقدمات آن شکل گرفته است، به سمت توافق حرکت کنند؛ مسیری که البته بسیار دشوار خواهد بود. آمریکایی‌ها در این جنگ، از منظر تاکتیکی عملا موفق بوده‌اند؛ اما در سطح استراتژیک، یعنی در تبدیل دستاوردهای نظامی خود به دستاوردهای سیاسی، با شکست مواجه شده‌اند. در مقابل، ایران نیز با وجود فشارهای نظامی و اقتصادی سنگینی که متحمل شده، توانسته است با استفاده از کارت تنگه هرمز، ایالات متحده را غافلگیر کند. آمریکایی‌ها تصور نمی‌کردند ایران از چنین توانایی و تاب‌آوری‌ای برای اعمال کنترل بر تنگه هرمز برخوردار باشد. از این منظر، ایران خود را در موقعیتی می‌بیند که می‌تواند این جنگ را به یک پیروزی استراتژیک و بلندمدت تبدیل کند. از سوی دیگر، ایالات متحده به رهبری دونالد ترامپ، از نظر سیاسی امکان پذیرش شکست را ندارد و اساسا پذیرش شکست در چنین جنگی با شخصیت و منطق سیاسی ترامپ سازگار نیست. بنابراین، با توجه به مطالبات حداکثری ایران برای جبران شکست تاکتیکی و بهره‌برداری از مواهب یک پیروزی استراتژیک و از سوی دیگر، نگرانی ترامپ از یک شکست تاریخی که حتی در تاریخ معاصر آمریکا می‌تواند کم‌سابقه باشد و پیامدهای جهانی مهمی برای جایگاه ایالات متحده به همراه داشته باشد، این وضعیت عملا به یک بازی با حاصل‌جمع صفر برای دو طرف تبدیل شده است. همین مسئله مصالحه را بسیار دشوار می‌کند.

بر اساس گزارش نیویورک‌تایمز، تفاهم‌نامه ۶۰روزه اسلام‌آباد بدون دستیابی به توافق نهایی به پایان رسید و اکنون تقابل دو کشور به یک جنگ فرسایشی در حوزه توانمندی‌های اقتصادی تغییر شکل داده است. این گزاره لزوما به معنای پایان‌یافتن معادلات نظامی است؟

لزوما خیر. با وجود این، ادامه جنگ در مقیاسی تمام‌عیار و گسترده نه به نفع ایران است و نه به نفع ایالات متحده. با این حال، انتظار من این است که در ماه‌های آینده، علی‌رغم فراز و فرودهای دیپلماسی و انتشار خبرهای خوب و بد، این کشمکش‌ها و رویارویی‌ها همچنان ادامه داشته باشد و احتمالا برای چندین ماه دیگر شاهد تداوم آن باشیم.

با توجه به همین منطق، برخی معتقدند دولت ترامپ ناگزیر است این پرونده را پیش از ورود به سال ۲۰۲۷ تعیین‌تکلیف کند؛ زیرا احتمالا در سال‌های ۲۰۲۷ و ۲۰۲۸ تمرکز اصلی او بر پرونده‌های کلان‌تری مانند چین خواهد بود و موضوعاتی نظیر کوبا نیز همچنان در دستور کار قرار دارد. آیا با توجه به این ملاحظات سیاسی و راهبردی، می‌توان انتظار داشت جنگ و بحران کنونی پیش از آن مقطع به پایان برسد یا ساختار این منازعه به گونه‌ای است که می‌تواند فرسایشی‌تر از این محاسبات زمانی پیش برود؟

باید توجه داشته باشیم که تعیین یک تاریخ مشخص و انتظار برای اینکه جنگ در آن تاریخ به پایان برسد، بیشتر یک آرزوست.

یعنی به باورتان جنگ فعلی ایران و آمریکا «زمان‌گریز» و به عبارتی «مهلت‌گریز» شده است؟

اصولا جنگ‌ها «زمان‌گریز» و به تعبیرتان «مهلت‌گریز» هستند.

چرا؟

چون جنگ‌ها به محض آغازشدن، منطق خاص خود را بر طرفین تحمیل می‌کنند. آغاز جنگ یک انتخاب است، اما پایان آن الزاما به انتخاب طرفین بستگی ندارد، بلکه ساختار جنگ است که تعیین می‌کند چه اتفاقی در نهایت رخ خواهد داد و جنگ در چه زمانی و در چه شرایطی به پایان می‌رسد.

نکته شما درست، اما به باورتان نقطه پایان جنگ ایران و آمریکا کجاست؟

من فکر می‌کنم جنگ فعلی علیه ایران از نظر نظامی، جنگی نیست که آمریکا بتواند در آن به پیروزی برسد. اما در مقابل، برای تهران نیز بسیار دشوار خواهد بود که به یک پیروزی سیاسی کم‌دردسر دست پیدا کند؛ به‌ویژه با توجه به مسئله تنگه هرمز. اهمیت تنگه هرمز صرفا به خود این تنگه محدود نمی‌شود. این مسئله با برتری دریایی ایالات متحده در ۸۰ سال گذشته در سطح جهان ارتباط دارد. اگر این برتری به چالش کشیده شود، می‌تواند پیامدهای بسیار مهم و حتی وخیمی برای آمریکا در جغرافیاهای مختلف داشته باشد؛ از تنگه تایوان گرفته تا تنگه مالاکا و حتی باب‌المندب. بنابراین، حفظ این برتری و جلوگیری از به چالش کشیده‌شدن آن، از منظر ژئوپلیتیک برای آمریکایی‌ها مسئله‌ای حیاتی است. به همین دلیل، با توجه به شواهدی که امروز در اختیار داریم و همچنین شناختی که از تفکر و ساختار تصمیم‌گیری آمریکایی در دولت ترامپ و نیز ساختار تصمیم‌گیری در طرف ایرانی داریم، من چشم‌انداز روشنی برای پایان جنگ نمی‌بینم. یعنی فعلا نمی‌توان یک نقطه پایانی را در یک برهه زمانی مشخص کرد.

شما پیش‌تر در مصاحبه‌ای تأکید کرده بودید حتی پیروزی ایران نیز چیزی نیست که لزوما در اختیار تهران باشد. با توجه به روند تحولات میدانی، آیا اکنون می‌توان از امکان پیروزی ایران سخن گفت؟ اگر پاسخ مثبت است، این پیروزی دست‌کم در سطح نظامی و میدانی چگونه قابل تعریف است؟

پاسخ به این سؤال بسیار دشوار است؛ زیرا ما در ایران اساسا چیزی به نام «نظریه پیروزی» نداریم. ما وارد یک جنگ ناخواسته شدیم و یک شوک اولیه را پشت سر گذاشتیم. هرچند نیروهای نظامی ما توانستند مقاومت بسیار خوبی از خود نشان دهند و جنگ را مدیریت کنند، ابعاد شوک ناشی از جنگ آن‌قدر گسترده است که ما هنوز نظریه‌ای برای پیروزی در این جنگ نداریم. البته آمریکایی‌ها نیز چنین نظریه‌ای ندارند و از این رو می‌توان گفت نوعی توازن میان دو طرف برقرار است.

شاید نداشتن درک درست از پیروزی، کاتالیزوری برای فرسایشی‌شدن جنگ شده باشد؟

وقتی از «پیروزی» سخن می‌گوییم، منظورم پیش از هر چیز مشخص‌کردن تعریف پیروزی، تعیین عناصر تشکیل‌دهنده آن، دستیابی به یک اجماع و اتفاق نظر داخلی درباره این عناصر و سپس پایبندی به الزامات و اقتضائات آن است. من در طرف ایرانی، چیزی را که بتوان «نظریه پیروزی» نامید مشاهده نمی‌کنم. تا زمانی که چنین نظریه‌ای، از جمله تعریف مشخصی از پیروزی وجود نداشته باشد، این سؤال که آیا ایران در نهایت پیروز خواهد شد یا نه اساسا پاسخی ندارد. به نظر من، در وهله نخست باید این واقعیت را درک کنیم که شکست ایالات متحده لزوما و به‌خودی‌خود به معنای پیروزی ایران نیست. شکست سیاسی آمریکا، یعنی ناکامی این کشور در دستیابی به اهداف سیاسی خود، الزاما به معنای آن نیست که ایران نیز به پیروزی سیاسی دست یافته است. این دو مسئله با یکدیگر تفاوت دارند. بنابراین ایران نیازمند آن است که نظریه پیروزی خود را تعریف کند. فقط در چنین صورتی است که می‌توانیم مشخص کنیم آیا اساسا امکان دستیابی ایران به پیروزی در این جنگ وجود دارد یا خیر.

آیا می‌توان فقدان «نظریه پیروزی» را یکی از دلایل اصلی ناتوانی ایران در تبدیل دستاوردهای میدانی و سیاسی به دستاوردهای پایدار دیپلماتیک دانست؟ برای مثال، بسیاری معتقدند در مقطعی، به‌ویژه در ۲۸ خرداد و در چارچوب تفاهم‌نامه ۱۴ماده‌ای، ایران از موقعیت و دست برتر برخوردار بود و می‌توانست از مفاد آن برای تثبیت دستاوردهای خود استفاده کند. چرا چنین فرصتی به یک دستاورد دیپلماتیک پایدار تبدیل نشد؟ آیا ریشه این ناکامی را باید در همان فقدان نظریه پیروزی جست‌وجو کرد؟

از نظر من، بله. فقدان نظریه پیروزی یکی از عواملی است که باعث شکل‌گیری این اختلافات، سردرگمی‌ها و گاهی رفتارهای متناقض می‌شود. ما هنوز به‌درستی نمی‌دانیم چگونه باید از دارایی‌های سیاسی‌ای که به دست آورده‌ایم، از جمله تنگه هرمز یا تفاهم‌نامه، استفاده کنیم تا آنها را به یک پیروزی واقعی و پایدار تبدیل کنیم. به نظر من، فقدان نظریه پیروزی در ایران در آینده نیز مانعی جدی خواهد بود؛ زیرا ممکن است باعث شود رفتارهای دیپلماتیک ما با آنچه در میدان رخ می‌دهد، دچار عدم هماهنگی و عدم تناسب شود. البته تأکید می‌کنم این مسئله درباره آمریکا نیز صدق می‌کند. دولت ترامپ نیز در برابر طولانی‌شدن جنگ غافلگیر شد. آنها تصور نمی‌کردند این جنگ تا این اندازه طولانی شود. نظریه پیروزی دولت ترامپ بر مبنای یک جنگ کوتاه‌مدت و پیامدهای ناشی از یک جنگ کوتاه‌مدت طراحی شده بود. هنگامی که این برنامه‌ریزی با شکست مواجه شد، آمریکایی‌ها نیز دست‌کم تا آنجا که امروز شاهدیم، فاقد یک نظریه پیروزی شدند؛ درست همانند ایران.

اگر از این بحث عبور کنیم، مسئله مهم‌تر، تحول از «استراتژی بقا» به «استراتژی تثبیت» است. ایران در روزهای نخست جنگ، به‌دلیل شوک و غافلگیری ناشی از آغاز یک جنگ ۴۰ روزه، عملا در موقعیت بقا قرار داشت. اکنون، با توجه به اینکه از آن شوک اولیه عبور کرده و به تعبیر خود شما دست‌کم در میدان شکست نخورده است، آیا می‌توان گفت ایران در حال گذار به یک استراتژی تثبیت است و آیا اساسا چنین استراتژی تثبیتی در حال شکل‌گیری و نهادینه‌شدن است؟

من مطمئن نیستم ما اساسا یک استراتژی داشته باشیم. آنچه داریم، در مواردی بیشتر آرزوی تسلیم آمریکاست.

جالب شد. پس تهران روی یک آرزو عملا وارد نبرد تاب‌آوری شده و با پایان مهلت ۶۰روزه تعیین‌شده برای عبور از تفاهم اولیه میان تهران و واشینگتن اکنون به یک فرسایش رسیده است؟

آرزوی تسلیم آمریکا، با تعریف استراتژی تفاوت دارد. وقتی از استراتژی جنگی سخن می‌گوییم، در واقع از سه بخش صحبت می‌کنیم؛ نخست، استراتژی نظامی؛ دوم، استراتژی اقتصادی؛ و سوم، استراتژی سیاسی. این سه باید با یکدیگر هم‌فضا، متناسب و هماهنگ باشند و به یکدیگر کمک کنند. ترکیب این سه بخش است که استراتژی جنگی را شکل می‌دهد. من فکر می‌کنم ما هنوز یک استراتژی جنگی منظم، منسجم و سنجیده‌شده نداریم. چیزی که در اختیار داریم، بیشتر مجموعه‌ای از آرزوها برای تسلیم آمریکاست و به نظر می‌رسد بر اساس همین آرزوها در حال حرکت هستیم. طبیعتا وقتی استراتژی وجود نداشته باشد، پیگیری و تعقیب این آرزوها می‌تواند با مجموعه‌ای از تعارض‌ها و اختلافات و نیز فقدان اجماع نظر در میان نخبگان و سطوح بالای سیاسی ایران همراه شود. لذا طبیعی است که وارد فضای فرسایشی شویم.

شما از این وضعیت با تعبیر «بازی با حاصل جمع صفر» یاد کردید. اگر منطق منازعه به نقطه‌ای برسد که هر دو طرف پیروزی خود را در گرو شکست طرف مقابل بدانند، دیگر با یک تعادل پایدار مواجه نیستیم و عملا باید منتظر تعیین‌تکلیف منازعه از طریق غلبه یکی بر دیگری باشیم. با این حال، آیا خط اصلی این نیست که نه ایران بتواند آمریکا را به یک شکست تعیین‌کننده برساند و نه آمریکا قادر باشد ایران را به پذیرش شکست وادار کند و در نتیجه، جنگ وارد الگویی شبیه جنگ اوکراین شود؛ یعنی یک منازعه فرسایشی که هیچ‌یک از طرفین قادر به کسب پیروزی نهایی در آن نباشند؟

بله، کاملا این احتمال وجود دارد که جنگ ایران و آمریکا به یک جنگ فرسایشی و بلندمدت تبدیل شود و زدوخوردها به شکل پراکنده ادامه پیدا کند. منظورم جنگی محدود است؛ هم از نظر دامنه و شدت حملات، هم از نظر جغرافیایی و هم از نظر نوع تسلیحاتی که در آن به کار گرفته می‌شود. اما تا زمانی که افقی برای رسیدن به یک مصالحه پایدار وجود نداشته باشد که در حال حاضر چنین افقی وجود ندارد، تنها جایگزینی که عملا ممکن است اتفاق بیفتد، یک جنگ کم‌شدت و محدود اما فرسایشی است.

یعنی مانند طیفی از تحلیلگران ما با جنگ چندساله ایران و آمریکا، درست طبق تعریف و مختصات شما در قالب یک جنگ کم‌شدت و محدود، اما فرسایشی مواجه شویم؟

قبل‌تر گفتم جنگ‌ها به‌محض آغاز، منطق و اقتضائات خاص خود را بر طرفین تحمیل می‌کنند. آغاز جنگ ممکن است انتخابی آگاهانه از سوی طرفین باشد، اما پایان آن لزوما در اختیار و اراده آنان نیست، بلکه این ساختار و منطق حاکم بر جنگ است که در نهایت تعیین می‌کند جنگ چگونه، در چه زمانی و تحت چه شرایطی پایان خواهد یافت. افزون بر این، هر جنگ از حیث مختصات ژئوپلیتیکی، زمان و زمینه وقوع، نوع و شمار بازیگران دخیل، گستره جغرافیایی، شدت و دامنه درگیری و مناسبات میان طرف‌های منازعه، ویژگی‌های منحصربه‌فرد خود را دارد و نمی‌توان منطق حاکم بر یک جنگ را عینا به جنگی دیگر تعمیم داد؛ چراکه هر جنگ، متأثر از مجموعه شرایط و اقتضائات خاص خود، منطق متفاوتی را بر طرفین تحمیل می‌کند. پس جنگ اوکراین منطق تحلیل خودش را دارد، جنگ ایران هم منطق خود را دنبال می‌کند. نمی‌توان این دو جنگ را بر هم تعمیم داد.

اتفاقا در راستای نکته شما گفته می‌شود یکی از مهم‌ترین عوامل و پارامترهایی که می‌تواند مانع از فرسایشی‌شدن جنگ ایران و آمریکا شبیه به مدل جنگ اوکراین و روسیه شود به اسرائیل بازمی‌گردد و تل‌آویو اجازه نمی‌دهد لزوما مدل اوکراین به همان شکل درباره ایران و آمریکا پیاده شود.

من فکر می‌کنم در همه جنگ‌ها از جمله جنگ اوکراین و روسیه نیز شاهد حضور بازیگران ثالث هستیم. در واقع، عمده جنگ‌هایی که در دهه‌های اخیر اتفاق افتاده‌اند، صرفا میان دو کشور نبوده‌اند و معمولا مجموعه‌ای از بازیگران درگیر جنگ شده‌اند؛ چه به‌صورت مستقیم و چه غیرمستقیم. برخی از این بازیگران نیز با گذشت زمان جای پایی در جنگ برای خود پیدا کرده‌اند، زیرا منافعی را در آن دنبال کرده‌اند. درباره جنگ ایران و آمریکا نیز همین موضوع صادق است. ما اسرائیل را به عنوان یک بازیگر کلیدی داریم، اما دیگر فقط اسرائیل مطرح نیست. درست است که در آغاز جنگ، آمریکا و اسرائیل طراحان جنگ بودند و به ایران حمله کردند، اما امروز بازیگران مهم دیگری را نیز می‌بینیم که متوجه منافع جدید و در حال ظهور خود شده‌اند؛ از ترکیه و عربستان سعودی تا پاکستان و حتی عراق. ممکن است در آینده نزدیک، چین و روسیه نیز به نحو بیشتری، دست‌کم در سطح دیپلماسی، به این جنگ کشیده شوند.

بنابراین تا آنجا که به اسرائیل مربوط می‌شود، من فکر می‌کنم اسرائیلی‌ها تمام تلاش خود را خواهند کرد تا از هرگونه توافق میان ایران و آمریکا جلوگیری کنند؛ توافقی که به موضوعات مورد نظر اسرائیل رسیدگی نکند. در رأس این موضوعات، برنامه هسته‌ای ایران، برنامه موشکی ایران و گروه‌های نیابتی یا محور مقاومت قرار دارند. دست‌کم بخش مربوط به محور مقاومت و برنامه موشکی ایران، از دستور کار و تفاهم خارج بوده یا حداقل به‌صورت مستقیم در آن جایی نداشته است و شانس چندانی نیز ندارد که در این توافق جایگاهی پیدا کند. بنابراین، طبیعی و قابل انتظار است که اسرائیلی‌ها با چنین توافقی مخالفت کنند و تا آنجا که ممکن است از همه ابزارهای نظامی و سیاسی خود، چه در منطقه و چه در داخل آمریکا، استفاده کنند تا این توافق به نتیجه نرسد.

در اینجا یک تمایز کلیدی مطرح می‌شود که آیا باید مخالفت اسرائیل با توافق میان تهران و واشینگتن را از تلاش احتمالی این کشور برای فرسایشی‌کردن تنش میان دو طرف، مشابه الگوی اوکراین، تفکیک کرد؟ به بیان دقیق‌تر، مخالفت تل‌آویو با توافق یک مسئله است؛ اما آیا اسرائیل در پی آغاز سریع و تعیین‌تکلیف نظامی منازعه است یا آنکه یک جنگ محدود، مستمر و فرسایشی با هدف تحلیل بردن تدریجی توان ایران را گزینه مطلوب‌تری می‌داند؟

براساس سوابق تاریخی سیاست خارجی اسرائیل، هر زمان که اسرائیل واقعا با توافقی مخالف بوده است، دیر یا زود توانسته آمریکا را نیز به دنبال خود بکشاند. من فکر می‌کنم در این مورد نیز موفق خواهد شد. ولی اینکه اسرائیل در نهایت جنگی کوتاه و تعیین‌کننده علیه ایران را مطلوب‌تر بداند یا یک منازعه فرسایشی و مستمر را در قبال تهران دنبال کند، تا حد زیادی به وضعیت داخلی اسرائیل و میزان تاب‌آوری آن در برابر هزینه‌های سیاسی، اقتصادی، امنیتی و نظامی جنگ با ایران بستگی خواهد داشت.

پس مسابقه تاب‌آوری صرفا بین ایران و آمریکا نیست و پای تاب‌آوری اسرائیل هم به میان آمده، اما با توجه به در پیش بودن انتخابات پارلمانی اسرائیل، مشخصا نتانیاهو جنگ سریع را آغاز می‌کند؟

اکنون با پایان مهلت تفاهم‌نامه و در شرایط تحریم و محاصره، ترامپ به دنبال فشار بی‌امان اقتصادی به تهران است. پس اگر اسرائیل بتواند از رهگذر حملات محدود و کنترل‌شده علیه ایران، اهرم فشار و قدرت چانه‌زنی واشینگتن را در مذاکرات جاری با تهران تقویت کند، چنین اقدامی می‌تواند برای آمریکا نیز قابل پذیرش باشد. در چنین وضعیتی، به باور من، احتمال آنکه اسرائیل طی یکی دو ماه آینده، با هماهنگی واشینگتن بار دیگر دست به حملات محدود علیه ایران بزند، قابل توجه و حتی بسیار بالا خواهد بود.

گفت‌وگوی کامل را در سایت شرق بخوانید

عکس: سپهند تاکی/ شرق

نقل و انتقال لنج صیادی
به شماره ثبت ۳/۱۲۶۷۷
بندرعباس – نوبت سوم
PMO
به استناد رونوشت سند شماره ۷۳۳۹ مورخ ۱۴۰۵/۰۲/۱۰ با شناسه سند ۱۴۰۵۱۱۴۵۸۸۱۳۰۰۰۰۱۰ دفتر اسناد رسمی ۱۱۳ چابهار آقای عباس دلوش نژآد فرزند محمد تمامی شش دانگ سهام خود در مالکیت لنج صیادی به شماره ثبت ۳/۱۲۶۷۷ - بندرعباس را به آقای خدابخش چاکرزهی فرزند عبدک انتقال قطعی داده است.
مراتب به استناد ماده ۲۵ قانون دریایی ایران آگهی می گردد.
شناسه : ۲۲۳۸۳۱۷
۳۱۳۵